



تعمیرکار خودآموخته

خیلی عجیب و باور نکردنی است ولی سیدمهدی معروف قرقی، تا به امروز زیر دست هیچ اوستاکاری نرفته تا کار یاد بگیرد. آن قدر به این کار علاقه داشته و موتور ماشین بازبست کرده که به طور خودآموز فوت و فن تعمیرکاری ماشین را یاد گرفته است. تعریف می کند: «من تا الان یک دقیقه هم پیش هیچ اوستاکاری شاگردی نکرده ام. همه این کارهایی را که امروز می بینید انجام می دهم، خودم یاد گرفته ام. بی ترس و وا همه دست به آچار می بردم و موتور و ماشین تعمیر می کردم اما این را هم بگویم که همیشه دقت و نظم را چاشنی کارم می کردم تا خدایی نکرده آن وسط ها اشتباهی نکنم. هنوز هم همان دقت زمان جوانی ام را دارم. شاید در یکی دو ساعت موتور یک ماشین را باز کنم، اما بستنش حداقل یک روز طول می کشد، چون ریزه کاری زیاد دارد و باید با دقت هر چه تمام تر انجام شود. اولین ماشینی که تعمیر کردم، مال پدرم بود. یک مزدا ۱۰۰۰ داشتیم که خیلی ناگهانی خراب شد. همه تعمیرکارها گفتند که واشر سرسلیندر زده است. یک روز همان طور که در باغ پارک بود، گفتم توکل بر خدا موتورش را باز می کنم و خودم درستش می کنم. از موتور سیکلت یکم پیچیده تر است فقط. خلاصه قطعه خراب را تعمیر کردم و با ترس ولرز ماشین را استارت زدم. عین روز اول شروع به کار کرد. این اولین خودرویی بود که من تعمیرش می کردم، آن هم در سیزده چهارده سالگی.»

با هزار و ۵۰۰ تومان هدیه عروسی ام

شروع کردم

تعمیرگاه خودروی آقای موسوی ۳۸ سال است که در قرقی راه افتاده و به اهالی سرویس می دهد. هنوز هم وقتی کسی ماشینش خراب می شود، اولین گزینه سیدمهدی است. اوداستان افتتاح تعمیرگاهش را این طور برایمان روایت می کند: «من سال ۱۳۵۷ و در بحبوحه حکومت نظامی ها ازدواج کردم. این را هم بگویم که آن موقع هیچ کار و شغلی نداشتم. صبح روز اولی که سر خانه وزندگی خودمان رفته بودیم، از خواب بلند شدم و با خودم گفتم که برای کارم چه کار کنم؟ دیدم تنها هنری که دارم، تعمیرکاری است. هزار و ۵۰۰ تومان از عروسی پول جمع کرده بودم. همان ها را برداشتم و آدمم یک سری لوازم و آچار خریدم و کنار بنگاه معاملات برادرم تعمیرگاه موتور را راه انداختم. خیلی زود هم کارم گرفت و هر کس که موتور سیکلتش خراب می شد، پیش هیچ کس جز من نمی برد و برای همین درآمد خیلی خوب بود. کم کم تعمیرکاری موتور خسته ام کرد. آخر آن پیچیدگی ماشین را ندانست و به سه شماره تعمیرش تمام می شد؛ البته آن زمان خرده کاری های ماشین مثل تعویض شمع و پلاتین را در همان مغازه کوچک انجام می دادم. موضوع راه اندازی تعمیرگاه ماشین را به پدرم گفتم و زمین همین مغازه فعلی را به من داد و گفت در توان من همین اندازه است. هر موتوری که تعمیر می کردم، بخشی از پولش را کنار می گذاشتم یا سیمان و گچ برای ساخت مغازه می خریدم. تقریباً یک سال طول کشید تا آجر به آجر و ذره ذره اینجا را ساختم و تعمیرگاه ماشین سواری ام را افتتاح کردم. سال ۵۸ هم من تنها تعمیرکار قرقی بودم و هر کسی، از رهگذر گرفته تا اهالی که خودرویش خراب می شد، سراغ من می آمد.»

ما همه فن حریف تر از امروزی ها هستیم

موسوی خیلی سفت و محکم می گوید که تعمیرکاران هم نسل او همه فن حریف تر از امروزی ها بودند و هر کاری از دستشان برمی آمده است و بعد حرف هایش را این طور پی می گیرد: «الان همه کارها را تخصصی کرده اند و مثلاً کسی که برق ماشین می داند، از موتور چیزی سرش نمی شود. زمان ما که این گونه نبود. هر کسی که تعمیرکار ماشین می شد، از همه چیز ماشین سر در می آورد و کلاً تعمیرکاران ماشین، خبره تر از امروزی ها بودند؛ برای همین هم خیلی خرج روی دست مشتری نمی گذاشتند. الان اگر قسمتی از خودرو خراب شود، باید این قدر این و رو آن و برگردی تا متخصص آن قسمت را پیدا کنی که بتواند تعمیرش کند.»

به شاگردها امانت داری یاد می دهی

درست است که موسوی حتی یک دقیقه شاگردی نکرده، اما خودش چندتایی شاگرد داشته است که الان برای خودش مغازه زده و اوستا کار شده اند. وقتی می پرسیم که شما فوت کوزه گری را یاد شاگردتان می دادید یا نه، پاسخ می دهد: «من چهار تا شاگرد داشتم، دوتایشان پسرهای خودم بودند و دوتا دیگر غریبه بودند. من همه زیربوم کار را به آن ها یاد می دادم و از هیچ آموزشی دریغ نمی کردم اما مهم تر از این ها مدام در گوش شان می خواندم که امانت دار مردم باشند. بالاخره آن کسی که ماشینش را پیش ما می گذارد می رود، یعنی که به ما اعتماد

کرده و ما نباید اعتمادش را الکه دار کنیم. همیشه بهشان می گفتم که حواستان باشد، اگر مشتری اینجا آمد و یک وسیله کوچک مثل پیچ گودشتی در خودرویش بود، اصلاً جابه جایش نکنید. ماشین را همان طور که تحویل گرفته اید، به صاحبش برگردانید. باور کنید در طول این سال ها یک بار برای شستشوی قطعات نه خودم از ماشین مشتری بنزین کشیدم و نه گذاشتم شاگردهایم این کار را بکنند.»

ببخشید، کار من نیست

آقای سیدمهدی خیلی راحت و بدون دردسری به مشتری هایش نه می گوید و اصلاً دنبال این نیست که از هر راهی پول دربیاورد: «اگر کسی به مغازه من بیاید و بگوید فلان قسمت خودرویم خراب است و تعمیرش از عهده من خارج باشد، دست به ماشینش نمی زنم و بر خلاف بعضی تعمیرکاران امروزی می گویم کار من نیست. الان تأسفانه بعضی ها با علم به اینکه توانایی درست کردن آن قسمت از ماشین را ندارند، برای چندرغاز پول حاضر نیستند بگویند که کار من نیست. با خودشان می گویند حالا آچاری می اندازیم، اگر درست شد که هیچ. اگر هم نشد، مادستمدان را می گیریم.»

۳۸ سال با وجدان کار کردم

در قرقی کسی نیست که سیدمهدی موسوی را نشاناسد. این قدر معتبر است که همه روی اسمش قسم می خورند و قدیمی ترها به هیچ کس جز او اعتماد ندارند که ماشینشان را دستش بسپرنند تا تعمیرش کند. این روزها که سرش خلوت تر است و دیگر مثل گذشته کار نمی کند، مغازه اش پاتوق موسفید کرده های محله است. او می گوید: «در مدت این ۳۸ سالی که اینجا کار کرده ام، یک بار پیش نیامده که خرج الکی روی دست مشتری ام بگذارم. مثلاً اگر قطعه ماشینی قابل تعمیر بوده، تعویضش نکرده ام. اگر کسی اینجا آمده و گفته سیدمهدی، من الان پول ندارم که به تو بدهم، چشمانم را بسته و کارش را راه انداخته ام و می گویم، ماشین را طوری تعمیر می کنم که مشتری بعد از یکی دو سال دوباره پیش من می آید و وقتی می پرسم که در این مدت کجا بودی، می گوید هیچ مشکلی با خود رویم نداشتم. من با وجدان کار کرده ام و پول زیادی بی خود از مشتری نگرفته ام، خدا هم هوایم را داشته است.»



در مدت این ۳۸ سالی که اینجا کار کرده ام، یک بار پیش نیامده که خرج الکی روی دست مشتری ام بگذارم. مثلاً اگر قطعه ماشینی قابل تعمیر بوده، تعویضش نکرده ام. اگر کسی اینجا آمده و گفته سیدمهدی، من الان پول ندارم که به تو بدهم، چشمانم را بسته و کارش را راه انداخته ام